بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 4 اسفند 1392.

آن بحثی که دیروز قرار شد رفقا ببینند چه کار کردند؟ اصلا بی واسطه نقل کرده است یا خیر؟

سه تا هست بی واسطه.

حالا سه تا کجا هست؟

استاد: حسن بن محبوب از یزید کناسی من نگفتم بحث این است روایت حسن بن محبوب از یزید کناسی. آن ربطی به این بحث نداشت.

عبارت ظهور در این ندارد که بخواهد بگوید که بی واسطه است. آن را اصلا این موردی که در ذیل آن روایت مشیخه هست

در درایه با واسطه هست و ظاهرش هم همین با واسطه است یعنی ذیل، بی واسطه آورده آند؟

شاگرد: بله

استاد: حالا این را چیز نکرده اند درست نیست. یعنی عبارت ظاهرش این است که می گوید همان این روایت را در کتاب مشیخه با این زیاده هست. سند قبلی اش چیست؟

می گوید که در کتاب احمد بن محمد بن عیسی این قطعه روایت وارد شده است ولی در خود کتاب حسن بن محبوب یک اضافه دارد. اینجا اضافه دارد ظاهرش این نیست که حسن بن محبوب مستقیم از یزید کناسی نقل می کند. در مقام بیان فارق بین نقل احمد بن محمد بن عیسی و نقل اصلی روایت که در کتاب حسن بن محبوب هست می خواهد بگوید که احمد بن محمد بن عیسی همه روایت را نقل نکرده است قطعه ای از روایت را نقل کرده است. این کاملش در آن کتاب هست. اگر نگوییم ظهورش در این است که می خواهد بگوید که به همان سند قبلی در کتاب یزید کناسی هست حد اقل این طرفش حتما ظهور ندارد. بلکه مجموعا شاید بشود گفت که ظهورش این است که می خواهد بگوید که همان سند قبلی و کلا این نکته را توجه فرمایید در روایت های ذیلیه، خیلی وقت ها فقط به آن نقطه اختلاف اشاره می شود. خیلی وقت ها این فرق دارد بین روایت های ذیلیه و روایت های اصلی. روایتی که در ذیل روایت دیگر آورده می شود مرحوم صدوق خیلی وقت ها نحوه برخوردش نسبت به روایت های ذیلیه متفاوت هست با نحوه برخوردش با روایت های اصلی.

سؤال:

پاسخ: نه کلیتا می خواهم بگویم که روایت های ذیلیه متفاوت هست. من وارد بحث مرحوم صدوق نخواستم بشوم گفتم نحوه برخورد آن با روایت های ذیلیه تفاوت با روایت های اصلی دارد حالا یک نکاتی در آن هست که من وارد آن نمی شوم. خب دومی فقیه است با واسطه است. و این علی القاعده باید افتادگی داشته باشد. هیچ جایی نقل حسن بن محبوب از یزید کناسی که در جای دیگری با

سؤال:

پاسخ: بله خب عرض کنم خدمت شما در جلسه قبل در مورد اینکه یزید کناسی و ابو خالد قماط دو نفر هستند، یکی از نکات اصلی ای که روی آن تکیه کردیم بحث این است که اینها در دو طبقه هستند. این طبقه یعنی چه؟ دیروز بعد از درس بعضی از دوستان از من سؤالی در مورد طبقه کردند گفتم که یک توضیحی در مورد این طبقه بدهم بد نیست. یک سری اصطلاحاتی در طبقه بندی هست مثل مرحوم آقای برورجردی دارند ابن حجر عسقلانی دارد دیگران دارند هر کدامشان یک سری رقم هایی را به راویان نسبت می دهند طبقه دوم و سوم و چهارم و امثال اینها. این یک اصطلاح هست. یک اصطلاح دیگری مرحوم اقای خویی دارند در معجم رجال الحدیث با عنوان طبقته فی الحدیث که در متن معجم رجال الحدیث و قطعه دوم هر جلد آن دارند که در واقع راوی و مروی عنه های یک راوی را تعیین کردن را تعبیر می کند طبقته فی الحدیث. طبقته فی الحدیث یعنی از چه کسی روایت می کند و چه کسی از او روایت می کند. این هم یک اصطلاح. ما در تعبیر طبقه که به کار می بریم هیچ یک از این دو تا اصطلاح را مد نظرمان نیست هر چند تا حدودی به اصطلاح مرحوم آقای خویی نزدیکتر است تعبیری که به کار می بریم. توضیح اینکه طبقه به دو معنا در واقع کاربرد دارد. یکی طبقه زمانی و یکی طبقه روایی. طبقه زمانی یعنی تعیین اینکه یک راوی در چه عصری بوده است. تاریخ ولادت و وفاتش از چه زمان تا چه زمانی بوده است. خب خیلی از راویان ولادت و فاتشان در درست نیست از هر دو طرف می شود جنبه های تقریبی در نظر گرفت. از این طرف کی زنده بوده است از جهت ولادت از آن طرف هم کی از دنیا رفته بوده است از جهت وفات هر دو اش را ما یک جنبه تقریبی گاهی اوقات تحقیقا مثلا می دانیم که فلان راوی تا چه زمانی زنده بوده است. اما حالا علی بن ابراهیم تا 307 زنده بوده است. عبد الرحمن بن ابی نجران تا 327 زنده بوده است. اما حالا چه زمانی وفات کرده است نمی دانیم. گاهی راوی را اولش را ما می دانیم که حدودا کی زنده بوده است. این یک سری اموری هست که تعیین می کند عصر راوی و زمان راوی را. یکی هم بحث طبقه روایی است. طبقه روایی برآیند روایت های یک راوی است. یعنی جمع بندی مجموع روایات یک راوی را که عمدتا نشان دهنده روایت های متکرّره و متعارف راوی هست، ان را ما طبقه تعبیر می کنیم. فرض کنید که سعد بن عبد الله و محمد بن حسن الصفار را ما می گوییم که در یک طبقه هستند. با وجدی که صفّار گاهی اوقات از سعد بن عبد الله هم روایت دارد. یعنی چه؟ یعنی معمول روایت های اینها از یک سری اشخاص، از اشخاص در یک عصر هستند. معمول روایت ها حالا یک روایت یکی از اینها از دیگری داشته باشد آن در این

سؤال:

پاسخ: بحث ما وحدت مشایخ نیست. وحدت عصر مشایخ است. یعنی ممکن است دو نفر را بگوییم در یک طبقه هستند ولی هیچ شیخ مشترکی هم نداشته اند ولی شیخ های آنها هم عصر هستند. طبقه روایی که می خواهیم بگوییم یعنی این. یعنی روایت هایش در فرض کنید که مثلا سعد بن عبد الله و صفّار، اینها هر دو شان با سه واسطه از امام صادق روایت می کنند. این یک ویژگی ای که متعارف روایاتشان از امام صادق علیه السلام سه واسطه ای است. این یک ویژگی است تعیین کننده طبقه یک راوی است. چون نقل های اینکه ما برآیند تعبیر می کنیم چون قل های تک و توک، اولا خیلی وقت ها زمینه تحریف و تصحیف در آن وجود دارد و ثانیا به هر حال نقل های نادری هستند می تواند نقل معاصر از معاصر باشد و آن خواصی را که طبقه دارد، بر اساس نقل های متعارف یک راوی استوار است نه بر اساس نقل های نادر و شاذی که حالا یک موقعی یک شخص مثلا حتی از شاگردش ممکن است روایت کرده باشد مثلا احمد بن محمد بن خالد برقی، بعضی از روایات در محاسن هست از شاگردانش. یعنی اینها نشاندهنده طبقه یک راوی نیست.

سؤال:

پاسخ: حالا صبر کنید ببینید طبقه زمانی و طبقه روایی اینها معمولا با هم دیگر ملازم هستند. چون نوعا اشخاص در یک سنّ مشخصی به علم آموزی مشغول می شوند و در یک سن مشخصی از علم آموزی فارغ می شوند این است که معمولا فرض کنید که نوعا در غالب موار دو تا راوی ای که مثلا روایت هایشان در یک حدود هست، در یک حدود درس می خوانند و امثال اینها. ولی دائمی نیست گاهی اوقات ممکن است که یک راوی در سن بالا درس آموزی را شروع کرده باشد. یک راوی ممکن است از آن طرف خیلی سن کوچک علم آموزی را شروع کرده باشد. اینها باعث می شود که ما بگوییم ملازمه بین اینها غالبی است نه دائمی. بنابر این ما در واقع تعیین طبقه روایی گاهی اوقات خودش خاصیت دارد فایده دارد اثر بخش است و گاهی اوقات از این جهت که ملازم با تعیین عصر راوی است از طبقه روایی به عنوان مقدمه تعیین عصر راوی استفاده می کنیم. آن جایی که از طبقه راوی به عنوان ملازم با طبقه زمانی می خواهیم استفاده کنیم، بر این اساس هست که چون غالبا بین اینها ملازمه هست، تعیین یکی به نحو غالبی دیگری را به نحو مظنون برای ما می شناساند. البته اگر یک جایی قرینه خاصی داشته باشیم که این ملازمه غالبیه بر قرار نباشد ما از آن رفع ید می کنیم نمی خواهیم بگوییم که همه جا بین اینها ملازمه هست. مثلا ببینید حماد بن عیسی یک ویژگی ای دارد که در شرح حالش هم نجاشی به آن اشاره کرده است. می گوید و بلغ من صدقه انّه روی، البته این عبارت در رجال نجاشی با غلط نسخه همراه است. من عبارت صحیح اش را می خوانم. و بلغ من صدقه انّه روی عن أبی عبد الله علیه السلام و روی عن عبد الله بن مغیره عن عبد الله بن سنان عن أبی عبد الله علیه السلام. می خواهد بگوید که حماد بن عیسی با وجودی که شخصی بود که از اصحاب امام صادق علیه السلام بود ولی انقدر آدم درستی بود که از نقل کردن از افراد کوچکتر از خودش هم ابایی نداشت. از عبد الله بن مغیره ای که در رتبه پایین تر از خودش هست سنش کمتر از حمّاد بن عیسی بود از آن هم ابا نداشت. خودش که از اصحاب امام صادق هست با دو واسطه هم از امام صادق علیه السلام نقل می کنند. عبد الله بن مغیره عن عبد الله بن سنان عن أبی عبد الله علیه السلام. خب این یک حالت نادر هست به طوری که به عنوان یک ویژگی راوی شناخته می شود. البته ویژگی خوب چون در واقع،

سؤال:

پاسخ: نه نه علت این ویژگی این بوده است که در واقع از جهت اخلاقی، تواضع داشته است و نسبت به کوچکتر از خودش، علتش هم گفته ام می گوید هی شک و تردید برایش حاصل می شد که آیا واقعا من درست نقل کردم یا خیر هی از نقل روایات چیز می کرد می آمد از اشخاص دیگری که در سن کمتر از او هستند هم می آمد و از آنها هم نقل می کرد.

سؤال:

پاسخ: خارجا هم همین جور است. عبد الله بن مغیره از اصحاب امام صادق نیست. ولی حماد بن عیسی از اصحاب امام صادق هست. عرض کنم خدمت شما اینها یک حالت های ویژه است. حالت هایی که شخص بر خلاف متعارف رفتار می کند. نقل معاصر از معاصر و نقل متقدّم از متأخر که در کتب درایه ذکر شده اند به عنوان دو نوع از انواع حدیث، اینها نقل های خاص هستند. و در استدلالات تا وقتی که دلیل بر این نقل ها نباشد، اصل این است که نقل ها به این شکل نباشد. این اصل که می گوییم یعنی اماره، کاشف نوعیّه عقلائیه. و متعارفا نقل ها به این شکل انجام نمی شده است. البته خب فی الجمله گاهی اوقات هم ممکن است باشد نمی خواهیم بگوییم که حتما اینگونه نبوده است. ببینید ما بحث طبقه را در جاهای مختلف مثلا از آن استفاده می کنیم. یک موقعی برای تعیین اینکه مثلا این روایت در آن تصحیف یا تحریفی رخ داده است یا خیر از طبقه استفاده می کنیم. یک موقعی در مثلا تمییز مشترکات استفاده می کنیم. ولی آن بحثی که ما آنجا داشتیم در مورد توحید مختلفات بود. یعنی دو عنوان داریم نمی دانیم این دو عنوان، معنون هایشان یکی هستند یا نیستند. برای اثبات اتّحاد دو تا عنوان به جهات مشترکه دو راوی توجّه می شود. این جهات مشترکه، یکی از جهات مشترکه ای که خیلی مهم هست بحث طبقه است. هر و طبقه ای که گفتیم در اینجا نقش دارد. هم طبقه زمانی و هم طبقه روایی. هر دو اگر واحد باشند یا نزدیک به هم باشند این برای اثبات اتّحاد خیلی چیز هست و اگر مختلف باشند، خیلی زود مختلف بودن اینها را نشان می دهد. یعنی اینکه دو عنوان وقتی نشانگر این هستند که معنون های آنها در دو عصر مختلف هستند و دو گونه روایات مختلف دارند اینها با هم دیگر عدم اتحادشان خیلی واضح است. ما در مورد یزید کناسی در واقع با توجه به نوع روایاتش گفتیم آن کسی است که جزو

حالا این نکته را قبلا عرض کنم بعدا تطبیقش را بگویم. طبقه روایی را گاهی اوقات با نسبت راوی به امام علیه السلام می شناسانیم. اینکه آیا از امام فلان امام نقل می کند یا خیر. با چند واسطه نقل می کند. گاهی اوقات به وسیله مقایسه اش با یک صاحب کتاب معرفی می کنیم. کلینی از او نقل می کند یا خیر. با یک واسطه با دو واسطه رابطه اش با یک مؤلف معروف. گاهی اوقات رابطه اش را با یک شخصیت برجسته ای که بین صاحب کتاب ها و معصومین واقع هستند. مثلا احمد بن محمد بن عیسی مثلا ما می گوییم احمد بن محمد بن خالد برقی در طبقه احمد بن محمد بن عیسی است. اینجوری طبقه تعیین می شود. این طبقه در واقع تعیین ارتباط روایی راویان با هم دیگر هم می تواند باشد. حالا طبقه یک موقعی طبقه مطلق هست و یک موقعی طبقه نسبی است یعنی دو نفر راوی را با هم دیگر می سنجیم حالا اینها همه با هم اصلاحات و چارچوب هایی دارد که در بحث رجال باید به آن پرداخته شود. ما اینجا در مورد یزید کناسی و ابو خالد قماط در واقع می خواهیم بگوییم که یزید کناسی طبقه اش اصحاب الباقر علیه السلام است. کسی است که نوعا از امام باقر علیه السلام روایت می کند. و ابو خالد قماط کسی است که نوعا از امام صادق علیه السلام روایت می کند. بنابر این نوع روایات ابو خالد قماط با نوع روایات یزید کناسی، یک طبقه اختلاف دارد. یعنی به طور طبیعی یزید کناسی در رتبه مشایخ ابو خالد قماط هست و در یک رده و رتبه حدیثی نیستند. این محصّل بحث طبقه.

سؤال:

پاسخ: همین این خیلی مهم است. ببینید فرض کنید که دو نفر هستند در یک زمان هستند ولی یک راوی از جهت روایات که می بینیم و نگاه می کنیم می بینیم خیلی از یک کسانی نقل می کند که او نقل نمی کند. این معنایش این است که ولو اینها ولادت و وفاتشان هم حتی یک سال باشند این عنوان ما کسی است که در اوایل عمر به علم آموزی مشغول شده است. آن یکی عنوان کسی است که در اواسط عمر به علم آموزی مشغول شده است. پس بنابر این اینها یکی نیستند. طبقه روایی وقتی مختلف باشند ولو طبقه زمانی شان هم یکسان باشند این دلیل تغایر است. چون در واقع طبقه روایی شیوه متعارف روایت های شخص را مشخص می کند. اگر فعالیت های حدیثی یک عنوان با فعالیت های حدیثی عنوان دیگر مختلف باشد اینها نمی توانند یکی باشند. عرض کردم هم طبقه روایی نقش دارد در توحید مختلفات هم طبقه عصری. هر دو اش. این است که چون داریم جهات مشترکه را بررسی می کنیم وقتی ببینیم که فرض کنید که صکاکی می گویند 50 سالگی علم آموزی را شروع کرد. همین صکاکی ممکن است با کسانی که سالها بعد از او به دنیا آمده باشند پیش یک استاد درس خوانده باشند. اینها طبقه تدریسی و حدیثی اش اینجا قرار می گیرد. فرض کنید یک عنوانی صکاکی داریم و یک عنوانی ابو اسحاق داریم. می خواهیم ببینیم اینها با هم دیگر سازگار هستند یا خیر. اگر دیدیم که آن ابو اسحاق کسی است که تاریخ تحدیثی اش و تاریخ تحمل حدیثی اش سی سال قبل از آن است ممکن است عمرشان یکی باشد ولی چون نشاط حدیثی شان متفاوت هست نشانگر این است که دو نفر هستند.

سؤال:

پاسخ: نادر است عرض کردم ما به خاطر همین بین طبقه حدیثی و طبقه روایی ملازمه غالبیه قائل هستیم ولی اگر یک جایی این ملازمه شکسته شده بود، بفهمیم که ملازمه شکسته شده باشد هر یک از اینها مستقل از دیگری تأثیر می گذارد. اینها اصالتا با هم مستقل هستند ولی چون ملازمه غالبیه دارند از هر کدام به دیگری می شود رفت و جایی که دیگری نقش داشته باشد از دیگری کمک گرفت.

سؤال:

پاسخ: زمانی شان هم از همین جهت است. فرض کنید اگر یک نفری باشد اصلا بعد از ولادت دیگری به دنیا آمده است نمی شود که از او نقل حدیث شود دیگر. بعد از ولادتش به دنیا آمده باشد فرض کنید این در مورد حسن بن محبوب گفته شده است. می گوید که احمد بن محمد بن عیسی نسبت به حسن بن محبوب این اعتراض را داشت که حسن بن محبوب چطور از ابی حمزه ثمالی نقل حدیث دارد. در حالی که حسن بن محبوب، یا بعد از ولادت،

حسن بن محبوب آن جوری که از تاریخ ولادت هایش به دست می آید گفته اند که در سال 124 از دنیا رفته است و در سن 54 سالگی این جور که در ذهنم هست که ولادتش حدود 150 در می آید. ابو حمزه ثمالی هم همین حدود 150 از دنیا رفته است. یک مقداری اختلاف هست حالا این که حسن بن محبوبی که در حدود وفات او به دنیا آمده است چطوری از او روایت می کند خب این مورد حرف و حدیث بوده است که حالا بعدا دیگر ایشان از این جهت تاب و رجع که علی القاعده مثلا ممکن است حسن بن محبوب در همان بچگی اجازه حدیث داشته است از ابو حمزه ثمالی مثلا پدرش برایش اجازه حدیث داشته است و کتاب های ابو حمزه ثمالی را به او در همان بچگی مثلا داده اند. حالا نمی خواهم وارد آن بحث هیاش بشوم. غرض من این است که به هر حال بحث طبقه روایی و طبقه زمانی هر دو اش در بحث های مختلف رجالی نقش آفرین هستند. اینها هر کدامشان می توانند نمایشگر ظنی دیگری باشند به شرطی که دلیل خارجی بر اینکه این تلازم را بشکند نداشته باشیم و در جایی که یکی از اینها طبقه زمانی دو تا عنوان یا طبقه روایی دو تا عنوان مختلف باشند، این بهترین قرینه بر تعدد عنوان است. مهم ترین قرینه بر تعدد عنوان، اختلاف طبقه زمانی یا طبقه روایی دو تا راوی است. این محصّل تکمیل بحث ما. حالا آنها بحث های مفصلی دارد که حالا من نمی خواهم وارد آن بحث هایش بشوم. اجمالش را عرض کردم از برآیند روایات شخص یعنی جمع بندی روایت آن روایاتی که نوعا هر راوی دارند فرض کنید من در همین بحث یزید کناسی ما در واقع به آن روایات اصلی یزید کناسی که عن ابو جعفر هست آن را محوریّت قرار می دهیم. ابو خالد قمّاط هم همین جور. آن روایت اصلی یزید کناسی از امام باقر علیه السلام است. روایت های اصلی ابو خالد قمّاط از امام صادق هست. تک و توک روایات هم در درستی و غلطی اش خیلی وقت ها ممکن است حرف و حدیث باشد هم فوقش این است که یک حالت نادری است که نمی تواند آن حالت نادر نمی تواند ملاک معرفی عصر و شیوه تحدیثی یک راوی باش. خب این بحث تمام. بحث وجه دومی که برای وثاقت یزید کناسی هست اتحاد یزید کناسی و ابو خالد کابلی است. این نکته را در کتاب های رجالی ذکر نکرده اند ولی وجهش قوی تر از وجه هایی هست که در کتاب های رجالی ذکر کرده اند و اماراتی که می شود برای اتحاد این دو تا ذکر کرد خیلی قوی تر از اماراتی هست که مثلا برای اتحاد یزید کناسی و یزید ابو خالد قماط ذکر شده است. اولا جهات مشترکه ای که بین این دو تا راوی است، طبقه این دو تا راوی تقریبا یکی است. ابو خالد کابلی عمده روایتش از ابی جعفر امام باقر علیه السلام هست. یزید کناسی هم که همین جور. نکته دوم اینکه چهار تا راوی یزید کناسی دارد. که دو تا از آنها راوی های پر روایت تری هستند و دو تا از آنها کمتر. سه تا از این چهار تا راوی ابو خالد کابلی هم هستند. ابو ایوب، حشام بن سالم، که راویان پر روایت از یزید کناسی هستند و جمیل بن صالح که اینها هم از ابو خالد کابلی نقل می کنند. خب فقط یک سری نکاتی ممکن است به عنوان از آن طرف مبعّد ذکر شود یکی اینکه معلوم نیست که ابو خالد کابلی اسمش یزید باشد. پاسخ مطلب این است که این یک نکته و نکته دوم اینکه اسمی که برای ابو خالد کابلی ذکر کرده اند اسم کنکر است. اسم دیگری برای ابو خالد کابلی ذکر نکرده اند. در مورد هر دو اینها هر دو ممکن است کسی پاسخ دهد بگوید اما اینکه برای ابو خالد اسم یزید ذکر نکرده اند معمول ابو خالد ها اسمشان یزید بوده است. از این جهت می توانیم بگوییم که این احتمالی که ابو خالد کابلی اسمش یزید باشد کاملا احتمال به جایی است.

سؤال:

پاسخ: خارجا اینگونه است این را دیروز توضیح دادم دیگر خیلی وقت ها به اصطلاح اینگونه است. اما اینکه اسم ابو خالد کابلی کنکر باشد، کنکر اسمی بوده است که مادرش برایش گذاشته بوده است و به این اسم معروف نبوده است. در رجال کشی صفحه 121 رقم 192 و همچنین در دلائل الامامه که من آدرسش را ننوشته ام مراجعه کنید ماجرایی را که می گوید که وارد شد بر امام علیه السلام امام با کنکر خطابش کرد و این جا خورد چون می گوید که هیچ کس اسم کنکر را برای او نمی شناخت و آن را می گوید اصلا همین که گفت اسم کنکر معتقد به امامت شد. چون یک جنبه غیبی داشت می گوید که هیچ کس به این اسم عارف نبود که اسمش این است. بنابر این مجرّد اینکه اسم را کنکر چیز کردند هیچ کسی کنکر نگفته است کنکر یک اسم نادری است و امثال اینها.

یک نکته دیگری که هست این است که در مورد هم یزید کناسی و هم ابو خالد کابلی امام علیه السلام با یا ابا خالد از آنها یاد کرده اند. مخاطبه امام علیه السلام نسبت به هر دو با تعبی یا ابا خالد تعبیر شده است. من فرصت نکردم ببینم ابو خالد کابلی از جهت مکانی در کوفه بوده است یا نبوده است این چیزهای و ابو خالد کابلی محل سکنی اش کجا بوده است. اگر کوفه هم باشد که خب قرینیت مطلب یک مقداری بیشتر می شود. اما واقعش این است که کسی مراجعه کند می بیند که مطلب درست نیست. ولو بیشترین روایت ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام هست ولی از اصحاب امام سجاد بوده است و جزو ثقات امام سجاد علیه السلام بوده است و بعدا جزو حواری امام سجاد مطرح است و یزید کناسی هیچ روایتی از امام سجاد ما نمی شناسیم و این هم هیچ عالم رجالی ای که این ابو خالد کابلی این را هم فراموش کردم می خواستم در جلسه قبل در مورد این توضیح دهم ببینید ما در بررسی فرمایش مرحوم آقای خویی در اینکه یزید کناسی و ابو خالد قماط یکی هستند گفتیم که ایشان تعدد ذکر را در کتاب های رجالی قرینه تعدد گرفته اند دلیل بر تعدد گرفته اند بنابر نقلی که در کتاب تقریرات ایشان هست. اینکه ایشان به عنوان دلیل تعدد گرفته اند این مطلب نا تمام است. ولی اینکه به عنوان قرینه تعدد باشد آن جوری که در خود معجم رجال هست که ایشان می گویند هذا یشعر بالتعدد مطلب درستی است. اصل قضیه هم این است احتمال اینکه ائمه رجال وحدت اینها را نشناخته باشند احتمال مستبعدی است. علت اینکه ما می گوییم یشعر با لتعدد نه اینکه می خواهیم بگوییم که، آخه یک موقعی استدلال این است که چون اینها را متعدد ذکر کرده اند شهادت به تعدد دارند می دهند. اینها را ما مناقشه می کردیم و می گفتیم که این شهادت به تعدد نیست. شهادت به وحدت نداده اند نه شهادت به تعدد. ولی بحث به عنوان قرینه تعدد می پذیریم و قرینیتش هم بر این پایه است که احتمال مخفی بودن اتحاد این دو تا راوی بر ائمه رجال بعید است. بنابر این محور بحث را این جور باید قرار دهیم که این به اصطلاح چه قدر خفاء حال این دو تا راوی بر ائمه رجال مستبعد است. من یک رساله ای دارم در مورد احسن الفوائد فی احوال المساعد آنجا قرائن اتحاد و تعدد این دو نفر را ذکر کردم آخرش متمایل به این شدیم که بگوییم اینها یکی هستند. یکی از بزرگان این رساله ما را دیده بود و بر من نقل کردند که ایشان گفته بود که مثلا ائمه رجال که اینها را متعدد ذکر کرده اند مگر می شود که اینها یکی باشد و امثال اینها. در مورد این مطلب واقعا احتمال اینکه ائمه رجال اشتباه کرده باشند احتمال بعیدی است من این را انکار نمی کنم و جزو قرائن خیلی خوب برای تعدد است ولی بحث من این بود که این قرینه در مقابل قرائن اتحاد مقاومت نمی کند. و الا نه اینکه من بخواهم این قرینیت تعدد ذکر در کتاب های رجالی را انکار کنم. بله خیلی هم قرینه قوی ای است. و هر چه، این نکته را که می خواهم تکیه کنم این است که هر چه راوی مشهور تر باشد احتمال اشتباه کردن ائمه رجال پایین تر می آید. بین شهرت و اشتباه ائمه رجال در تشخیص مشاهیر رابطه عکس وجود دارد. هر مقدار شهرت بیشتر باشد احتمال اشتباه پایین تر می آید. ما در مورد یزید کناسی و ابو خالد قماط، یکی از نکاتی که ذکر می کردیم تعدد ذکر کتب رجال و اینکه هیچ عالم رجالی این این دو را به هم دیگر ارجاع نداده اند. این هم قرینه خیلی خوبی است. آقای خویی و اینها ما به عنوان دلیل به آن نگاه نمی کنیم ولی به عنوان یک قرینه، قرینه خیلی خوبی است با توجه به این نکته که هم یزید کناسی و هم ابو خالد قماط هر دو عناوین مشهوری هستند. و پر روایت هستند. و این نکته خیلی مهمی است که در مورد این جور اشخاصی که مشهور هستند خفاء اتّحاد یزید کناسی و ابو خالد قمّاط بر ائمه رجال، خیلی

سؤال:

پاسخ: یزید کناسی هم خیلی روایت دارد فی نفسه. خیلی که یعنی مجموعا شصت هفتاد تا دارد.

بحث فقط کمی هم نیست. از جهت کیفی روایت هایش نشان می دهد که یک شخصیتی بوده است. حالا این را بعدا در موردش صحبت می کنیم. یزید کناسی و ابو خالد قماط.

سؤال:

پاسخ: حالا بعدا در مورد کیفی اش صحبت می کنیم که کیفی اش یعنی چه. عرض کنم در مورد یزید کناسی و ابو خالد قماط هم همین جور است. هر دو اینها شخصیت های معروفی بوده اند. ابو خالد قماط جزو حواری امام علی بن الحسین معروف است جزو کسانی که می گوید که بعد از امام حضرت سید الشهداء علیه السلام چند نفر بیشتر دور و بر امام سجاد نبودند جزو آن خصیصین اصحاب امام سجاد علیه السلام مطرح هستند و امثال اینها و این که شخصی مثل ابو خالد کابلی با این چیز مخفی مانده باشد خیلی مستبعد است. نکته دیگر اینکه ابو خالد کابلی به ابو خالد به کنیه اش معروف بوده است و یزید کناسی به یزید معروف بوده است. این را هم در ابو خالد قماط و یزید کناسی عرض کردم. و علتی که امام علیه السلام ابو خالد کناسی را با یا ابا خالد در چندین جا خطاب کرده اند به دلیل اینکه به این نام معروف بوده است. آنجا که به کنکن فرموده اند آنجا می خواستند که اظهار علم غیب خود را بکنند. بنابر این فرق مخاطبه یزید کناسی با مخاطبه ابو خالد کابلی اینکه می گویید هر دو را با ابا خالد خطاب کرده اند در مورد یزید کناسی خطابش نشانگر شخصیت دار بودنش است در مورد ابو خالد کابلی نشانه شخصیت البته خارجا ما می دانیم که ابو خالد کابلی شخصی برجسته ای بوده است آن بحث خیلی جدی ندارد البته من الآن یادم رفته است که ابو خالد کابلی ادلّه توثیقش روایت هایش چطوری است اینها جزو مسلّمات تلقی شده است ولی الآن من مراجعه نکردم ببینم در مورد وثاقت ابو خالد کابلی چه تعبیر شده است در

خب حالا آن

سؤال:

پاسخ: این در واقع ابو خالد کابلی ظاهرا تردیدی در وثاقتش و اینها نیست. جزو بزرگان و اجلاء ثقات هست. بنابر این اگر اینها متحد باشند وثاقت یزید کناسی به سادگی اثبات می شود. ولی عرض کردم نکاتی که می گویم میزان جهات مشترکه ابو خالد کناسی با کابلی خیلی بیشتر از ابو خالد قماط است. ابو خالد قماط کاملا در دو ، خیلی کمرنگ هست نقاط مشترکی که بین اینها وجود دارد. عمده اش می دانید چه بوده است که ابو خالد قماط را با یزید کناسی، یک حس باطنی ای که نمی شود یزید کناسی را توثیق نکرد، این حس باطنی باعث می شود که یک موقعی انسان را به این سمت و سو ببرد که برایش دلیل بتراشد نا خود آگاه ها، یعنی گاهی اوقات حس باطنی انسان این را به این سمت و سو می برد یک سری ادله هایی که واقعا فی نفسه ادله های قوی ای نیست را مطرح می کنیم. خب این هم این وجه. سایر ادله انشاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد